

فقه و اجتهاد

دوفصلنامه علمی - پژوهشی
سال یازدهم، شماره بیست و یکم (بهار و تابستان ۱۴۰۳)



صاحب امتیاز:

مرکز فقهی ائمه اطهار

مدیر مسئول:

آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی

سردبیر:

علی نهبانندی

دبیر تحریریه:

محمدرضا محمودی

دبیر اجرایی:

مهدی مقدادی داودی

ویراستار:

محمدعلی اکبری

مترجم انگلیسی:

علی رشیدآبادی

مترجم عربی:

حبیب ساعدی

طراح:

حمیدرضا پورحسین

صفحه آرا:

محسن شریفی

هیئت تحریریه به ترتیب حروف الفبا

- جعفر بستان (نجفی) (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)

- سید جواد حسینی گرگانی (استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم و مدرس دانشگاه)

- محمدجعفر طیبی (مدرس دانشگاه و استاد حوزه علمیه قم)

- سید علی علوی قزوینی (دانشیار دانشگاه تهران، پردیس فارابی)

- محمدجواد فاضل لنکرانی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)

- محمدرضا فاضل کاشانی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)

- محمد قائینی (استاد دروس خارج حوزه علمیه قم)

- سید محمد نجفی یزدی (استادیار جامعه المصطفی العالمیه)

- علی نهبانندی (استاد خارج حوزه علمیه قم)

- سعید واعظی (استاد خارج حوزه علمیه قم)

دوفصلنامه فقه و اجتهاد بر اساس نامه شماره ۱۲۱۲۳
شورای اعطای مجوزها و امتیازهای شورای عالی حوزه‌های
علمیه در جلسه مورخ ۱۴۰۱/۶/۱ از شماره دهم به رتبه
علمی - پژوهشی ارتقا یافته است.

نمایه شده در پایگاه‌های:

Magiran (بانک اطلاعات نشریات کشور)

Noormags (پایگاه مجلات تخصصی نور)

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار

معاونت پژوهش، دفتر فصلنامه فقه و اجتهاد

تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴

دورنگار: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۰۵۸۸

سامانه فصلنامه: www.mags.markafeqhi.com

پست الکترونیکی: mags@markazfeqhi.com

قیمت: ۴۰۰۰۰۰ ریال

Jurisprudential Analysis of Taxing Capital Gains with an Emphasis on Vacant Homes

*Abdul Rahman Najafi Omran*¹

Abstract

Taxing capital gains means that the capital market is divided into two parts: productive and unproductive, and some capitalists, instead of investing in the productive sector, turn to the unproductive sector, which leads to an increase in the prices of buying and renting properties and real estate. To organize the country's production and economic situation, it is necessary to prevent this, and one way is to impose taxes on capital gains. Therefore, it is necessary to discuss whether such taxes are legitimate in Islam and whether Islamic principles have been observed in this regard. The present study was written to approve the law on taxing capital gains, and to collect data, the analytical-descriptive method and contemplation of the verses of the Holy Quran, Islamic narrations, and the opinions of jurists were used. The results showed that although there are two views on the permissibility of taxation, and some, relying on reasons such as the exclusivity of financial obligations in Islam and the absence of taxes among them, the rule of human sovereignty over his property and the prohibition of taking his property, the rule of respecting the property of Muslims and narrations, believed that taking taxes on capital gains is not permissible. However, the correct view is the permissibility of taxing capital gains, and the reasons for the permissibility of taxation by the ruler, taking zakat as tax, and the necessity of preserving the livelihood system indicate this.

Keywords: Tax, Preserving the Regime, Conflict of Interests, Capital Gains, Vacant Homes.

1. Researcher at Qom Seminary, Professor of higher levels; najafi60@chmail.ir

فقه و اجتهاد

دوفصلنامه علمی - پژوهشی

سال یازدهم، شماره بیستم و یکم (بهار و تابستان ۱۴۰۳)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۰۸

واکاوی فقهی اخذ مالیات از عوایدی بر سرمایه با تأکید بر خانه‌های خالی

عبدالرحمن نجفی عمران^۱

چکیده

اخذ مالیات از عوایدی بر سرمایه، به این معنی است که بازار سرمایه به دو بخش مولد و غیرمولد تقسیم می‌شود و برخی از افراد سرمایه‌دار، به جای سرمایه‌گذاری در بخش مولد، به سراغ بخش غیرمولد می‌روند و چنین امری موجب افزایش قیمت خرید و اجاره املاک و مستغلات می‌شود. برای سامان بخشی به وضعیت تولید و اقتصاد کشور، لازم است که از چنین امری جلوگیری شود و یکی از راه‌های آن، وضع مالیات بر عوایدی سرمایه است. از این رو لازم است بحث شود که آیا وضع چنین مالیات‌هایی در دین اسلام مشروعیت دارد؟ آیا در این زمینه موازین اسلامی مراعات شده است؟ پژوهش حاضر با هدف تصویب قانون اخذ مالیات از عوایدی بر سرمایه نگاشته شده و برای جمع‌آوری داده‌ها، از روش تحلیلی - توصیفی و تدبر در آیات قرآن کریم و روایات اسلامی و اقوال فقها بهره‌گیری شده است. نتایج نشان می‌دهد که هرچند پیرامون جواز اخذ مالیات دو دیدگاه است و برخی با تمسک به ادله‌ای نظیر انحصار واجبات مالی در اسلام و نبود مالیات در بین آن، قاعده سلطنت انسان بر مال خود و حرمت گرفتن مال از او، قاعده احترام مال مسلمان و بر اساس روایات قائل به آن شدند که گرفتن مالیات از عوایدی بر سرمایه جایز نیست، ولی دیدگاه درست، جواز اخذ مالیات از عوایدی بر سرمایه است و ادله جواز اخذ مالیات توسط حاکم، گرفتن زکات با عنوان مالیات و لزوم حفظ نظام معاش بر آن دلالت دارد.

واژگان کلیدی: مالیات، حفظ نظام، تراحم مصالح، عوایدی سرمایه، خانه‌های خالی.

مقدمه

یکی از مسائل بسیار مهم در فقه اقتصادی، اخذ مالیات از عوایدی بر سرمایه است؛ زیرا در سالیان اخیر، برخی از افراد سرمایه‌دار به‌جای سرمایه‌گذاری در بخش مولد، در بخش‌های غیرمولد سرمایه‌گذاری نمودند و چنین امری موجب افزایش قیمت خرید و اجاره املاک و مستقالات شده است و لازم است که برای مهار آن چاره‌اندیشی شود. یکی از راه‌های مهار چنین تورمی، وضع مالیات بر عوایدی بر سرمایه است؛ بنابراین لازم است که بررسی شود که آیا گرفتن چنین مالیات‌هایی در دین اسلام جایز است یا خیر؟

باید توجه داشت که در دین اسلام، اخذ مالیات در موارد متعدّد توسط پیامبر ﷺ و حضرت علی علیه السلام در زمان حکومتشان شکل گرفته و فقها نیز پیرامون اخذ مالیات توسط حکومت بحث کرده‌اند و کتب و مقالات زیادی در این باره نگاشته شده است که برخی از آن عبارت‌اند از:

أ. مقاله مالیات بر عایدی سرمایه و تأثیر آن بر قیمت مسکن (مطالعه تطبیقی ایران و کشورهای عضو OECD) نوشته مجید صامتی، سعید صمدی و مرضیه شریفی و انتشار یافته در مجله پژوهش‌نامه مالیات، سال ۱۳۹۴، دوره ۲۳، شماره ۲۶؛ به این بحث پرداخته است که در کشورهای بی‌ثباتی اقتصادی به سر می‌برند، مسکن مأوای سرمایه‌های سرگردانی است که به قصد بورس بازاری به آن روی می‌آورند و باعث ایجاد تقاضای سوداگرانه در این بازار می‌شوند. مالیات عایدی سرمایه حاصل از تملک مسکن، بر رشد قیمت مسکن در هنگام فروش آن وضع می‌شود و از این طریق بخشی از عایدی سرمایه حاصل از فروش مسکن را از صاحب آن سلب می‌کند، همچنین اخذ مالیات، مانع از خرید ملک و فروش مجدد آن در فواصل کوتاه مدت، با هدف کسب سود نامتعارف ناشی از انجام معاملات مکرر مالیات سوداگری است و به این نتیجه رسید که مالیات سوداگری و عایدی سرمایه بر رشد قیمت مسکن تأثیری ندارد.

ب. مقاله مالیات بر عایدی سرمایه املاک و مسکن، منبع درآمدی پایدار برای شهرداری‌ها و ابزاری مناسب به منظور کنترل سوداگری در بازار مسکن، نوشته سید

محمد‌هادی سبحانیان، احسان آفاجانی معمار، سعید توتونچی ملکی و انتشار یافته در مجله اقتصاد و مدیریت شهری، سال ۱۳۹۶، دوره ۶، شماره ۱، بیانگر آن است که یکی از مشکلات نظام شهری در ایران نوسانات قیمتی در بخش مسکن است که زمینه انحراف سرمایه‌ها به بخش واسطه‌گری مسکن را فراهم نموده و موجب کاهش جذب سرمایه در بخش‌های مولد اقتصادی شده است؛ بنابراین ضرورت دارد راهکارهای عملی برای آن اندیشید که یکی از آن راه‌ها اخذ مالیات بر عایدی سرمایه املاک و مسکن است که می‌تواند با دو هدف ایجاد درآمدهای پایدار برای شهرداری‌ها با استفاده از ظرفیت معاملات و مبادلات صورت‌گرفته در بازار املاک و مسکن و به وجود آمدن ابزاری کارآمد و مؤثر در مدیریت و سیاست‌گذاری بازار املاک و مسکن و هم‌چنین جهت جلوگیری از معاملات سوداگرانه در این بازار، آن را دنبال کرد.

ج. مقاله بررسی سازگاری مالیات بر عایدی سرمایه با اهداف اقتصاد اسلامی، نوشته روح‌الله عبادی و علیرضا لشگری و انتشار یافته در مجله اقتصاد بانکداری اسلامی، سال ۱۴۰۰، دوره ۱۰، شماره ۳۶؛ این نتیجه را ارائه می‌دهد که با در نظر گرفتن اهداف عالی، میانی و عملیاتی در اقتصاد اسلامی، مالیات بر عایدی سرمایه از طریق کارکردهایی نظیر کمک به تضعیف فعالیت‌های غیرمولد، کاهش انگیزه‌های سوداگرانه، هدایت سرمایه و نقدینگی به فعالیت‌های مولد، افزایش درآمدهای مالیاتی دولت و... در تحقق اهداف عالی اقتصادی و تأمین منافع عمومی و رفاه و ثبات اقتصاد اسلامی مؤثر بوده است.

د. مقاله اصلاح ساختار و بسط پایه‌های مالیاتی در تطبیق با الگوی مالیات‌های اسلامی، با تأکید بر مالیات بر عایدی سرمایه، نوشته مجید رضایی دوانی و علی اکبر خادمی جامخانه و انتشار یافته در مجله پژوهش‌نامه مالیات، سال ۱۳۹۰، دوره ۱۹، شماره ۱۱؛ بیانگر آن است که کاهش وابستگی به درآمدهای نفتی و تأمین هزینه‌های جاری دولت از محل درآمدهای مالیاتی، از طریق بسط و تعریف پایه‌های جدید مالیاتی ممکن است و یکی از آن پایه‌ها، مالیات بر عایدی سرمایه است که با مبانی دینی هم منافات ندارد؛ زیرا وضع خمس بر منافع سرمایه، شباهت بسیار و

تفاوت‌هایی با مالیات بر عایدی سرمایه دارد.

مقالات فراوان دیگری نیز درباره مالیات در اسلام نگاشته شده است؛ ولی با توجه به آن که اخذ مالیات از عوایدی بر سرمایه از موضوعات جدید است، پیرامون مبانی فقهی این قانون، مقاله‌ای علمی نگاشته نشده است؛ بنابراین بحث پیرامون مبانی شرعی آن ضروری است.

هدف پژوهش آن است که با استفاده از متون روایی و اقوال فقها، روشن سازد که دیدگاه درست درباره اخذ مالیات از عوایدی بر سرمایه چیست و آیا چنین کاری جایز است یا خیر؟

ساختار بحث نیز به این گونه است که ابتدا به مفهوم‌شناسی می‌پردازیم و مفهوم مالیات و عوایدی بر سرمایه را واکاوی می‌کنیم و آنگاه وارد بحث فقهی می‌شویم و به ادله جواز گرفتن مالیات از عوایدی بر سرمایه می‌پردازیم؛ به این صورت که ابتدا ادله‌ای که بر جواز اخذ مالیات توسط حکومت اسلامی دلالت دارند را بررسی می‌نماییم و آنگاه با در نظر گرفتن ادله جواز توسعه در دایره متعلقات زکات و ادله تعلق زکات به پول رایج، به واکاوی جواز اخذ زکات با عنوان مالیات از عوایدی بر سرمایه و مصرف آن در مصارف تعیین شده برای زکات می‌پردازیم. در ادامه نیز با استدلال به لزوم حفظ نظام معاش به واکاوی این مسئله می‌پردازیم که در مواردی که سرمایه‌گذاری در بخش غیرمولد به اختلال نظام منجر شود، اخذ مالیات از عوایدی بر سرمایه جایز است یا خیر؟

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. مفهوم‌شناسی مالیات

مراد از مالیات، مبالغی است که از اقشار مختلف جامعه، به صورت اجباری توسط دولت جمع‌آوری می‌شود و امکان ارائه خدماتی را توسط دولت برای شهروندان فراهم می‌آورد که به طریق عادی و از طریق ساز و کارهای بازار آزاد ارائه نمی‌شوند که در روایات هم با عنوان «خراج» از آن یاد شده است (جمععی از پژوهشگران، ۱۴۲۶، ج ۳، ص ۴۴۰).

۲-۱. مفهوم عوایدی سرمایه

مراد از عوایدی سرمایه، همان سود سرمایه است؛ به این بیان که بازار سرمایه به دو بخش مولد و غیرمولد تقسیم می‌شود. اغلب دولت‌ها سیاست‌هایی اتخاذ می‌کنند تا سرمایه‌ها به سمت بخش مولد (بخش تولیدی) هدایت شود که لازمه‌اش کاهش سود سرمایه‌گذاری در بازارهای موازی بخش تولید است و دولت با گرفتن چنین مالیات‌هایی درصدی از مابه‌التفاوت افزایش سود سهام، قیمت مسکن و... را دریافت می‌نماید و با افزایش هزینه سرمایه‌گذاری در بخش‌های غیرمولد، جذابیت سرمایه‌گذاری در این بازارهای موازی تولید، کاهش می‌یابد و سرمایه‌ها به بازار تولید روانه می‌گردد.

۲. بررسی حکم اخذ مالیات از عوایدی بر سرمایه

درباره جواز یا عدم جواز اخذ مالیات از عوایدی سرمایه دو دیدگاه است:

۱-۲. دیدگاه اول: منع اخذ مالیات از عوایدی سرمایه

از کلمات برخی از فقها استفاده می‌شود که اخذ مالیات از عوایدی سرمایه را جایز نمی‌شمارند، زیرا اصولاً اخذ مالیات توسط حکومت را روا نمی‌شمارند؛ چنان‌که برخی گفته‌اند: «امروزه که منابع سرشار ثروت نفت در اختیار حکومت اسلامی قرار دارد، واجب مالی دیگری غیر از آنچه شرع قرار دارد، ضرورت ندارد» (جمعی از مؤلفان، بی‌تا، ج ۱۲ - ۱۱، ص ۱۲۴).

ادله‌ای که بر دیدگاه منع اخذ مالیات از عوایدی سرمایه دلالت دارند، عبارت‌اند از:

۱-۱-۲. دلیل اول: انحصار واجبات مالی

اولین دلیل قائلین به منع اخذ مالیات از عوایدی سرمایه، انحصار واجبات مالی در زکات، خمس، انفال، جزیه، خراج و مقاسمه است؛ چنان‌که مرحوم کاشف الغطاء گفته است: «بالاصاله در مال، حقی غیر از زکات و خمس واجب نیست و دلیل آن، اصل و اجماع محصل و منقول و روایاتی است که بیانگر آن است که اگر خدا می‌دانست نیازمندی فقرا با زکات برطرف نمی‌شود، مالی غیر از آن را واجب

می نمود و زکات، موجب کفایت نیازمندان است» (کاشف الغطاء نجفی، ۱۴۲۲، ص ۲).
صاحب جواهر گفته است: «ظاهر آن است که در ابتدای امر چیزی در مال، غیر از زکات و خمس واجب نیست» (نجفی صاحب جواهر، ۱۴۰۴، ج ۱۵، ص ۸).
سید عبدالاعلی سبزواری نیز گفته است: «مقتضای اصل و اجماع و سیره قطعی، بلکه ضرورت دینی، آن است که در ابتدای امر چیزی غیر از زکات و خمس واجب نیست؛ به ویژه با ملاحظه برخی از روایاتی که درباره وجوب زکات آمده است» (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۱، ص ۶).
از کلمات فوق استفاده می شود که برخی از فقها، با توجه به انحصار امور مالی در موارد فوق، قائل به آن شدند که در اسلام واجب مالی دیگری نیست و در نتیجه گرفتن مالیات جایز نیست.

پاسخ چنین استدلالی آن است که از برخی از روایات استفاده می شود که پیامبر اسلام ﷺ از مردم مالیات ستانند؛ چنان که حلبی از امام صادق علیه السلام پیرامون مزارعه اهل خراج به ربع و ثلث و نصف پرسید و آن حضرت فرمود: «قَدْ قَبِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَهْلَ خَيْبَرَ أَعْطَاهَا الْيَهُودَ حِينَ فَتَحَتْ عَلَيْهِ بِالْخَبْرِ وَالْخَبْرُ هُوَ النُّصْفُ؛ به تحقیق رسول خدا ﷺ سرزمین خیبر را که فتح شده بود، به یهودیان اهل خیبر به خبر مالیات بست و خبر به معنای نصف است» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۲۵۰)؛ بنابراین چنین روایاتی بیانگر آن است که اخذ مالیات جایز است.

۲-۱-۲. دلیل دوم: قاعده تسلط انسان‌ها بر اموال خویش

یکی از قواعد مهم فقهی، قاعده تسلط انسان‌ها بر اموال خویش است که ادله فراوانی بر آن دلالت دارد که عبارت‌اند از:

۱. قرآن کریم؛ نظیر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال یکدیگر را در میان خود به ناروا نخورید، مگر آنکه تجارتي با رضایت دو طرف باشد» (نساء/ ۲۹).

آیه فوق بیانگر آن است که بدون رضایت مالک، نمی توان در مال او تصرف نمود و هر کسی در مال خودش تسلط دارد و قاعده تسلط نیز به همین معنی است که مالک در هر جایی که بخواهد می تواند مصرف نماید. بنابراین چنانچه در بخش

غیرمولد نیز مصرف نماید، نمی‌توان در آن مال تصرف نمود و مالیات ستاند.

۲. روایات؛ چنان‌که سماعه بن مهران از امام صادق: درباره هدیه پدر به فرزندش پرسید و آن حضرت در پاسخ فرمود: «أَمَّا إِذَا كَانَ صَحِيحاً فَهُوَ مَالُهُ يَصْنَعُ بِهِ مَا شَاءَ؛ اگر پدر سالم باشد، مال از آن اوست و هر گونه بخواهد در آن تصرف می‌کند» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۹، ص ۱۵۶).

در روایات دیگری آمده است: «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ؛ انسان‌ها بر اموال خود تسلط دارند» (اسدی حلی، ۱۹۸۲، ص ۴۹۵ - ۴۹۴؛ احسائی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۲۲۲)؛ «لَا يَجِلُّ مَالُ أَمْرِي مُسْلِمٍ إِلَّا عَنْ طَيْبِ نَفْسِهِ؛ مال هیچ مسلمانی جز از رضایت باطنی او حلال نیست» (راوندی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۳۳؛ ابن شهر آشوب مازندرانی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۲۳۰).
چنین روایاتی بیانگر آن هستند که انسان‌ها بر اموال خویش تسلط دارند و می‌توانند آن را در هر جایی - و لو در بخش غیرمولد - مصرف نمایند و از آنجایی که گرفتن مالیات با قاعده تسلیط منافات دارد، جایز نیست.

۳. بنای عقلا؛ چنان‌که امام خمینی گفته است: «به درستی قاعده سلطنت، قاعده عقلایی است و در نزد عقلا از احکام مالکی است» (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۱).
آیت‌الله مکارم شیرازی (مد ظله العالی) گفته است: «قاعده سلطنت، پیش از آنکه قاعده‌ای شرعی باشد، قاعده‌ای عقلایی است و از زمان قدیم تا زمان ما، بنای عقلا بر آن بوده و در مورد حجت دانستن آن، بین ارباب ادیان الهی و غیر آنان فرقی نیست و حتی کسانی که آن را با زبان انکار می‌نمایند، در عمل می‌پذیرند» (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۲۹).

ممکن است گفته شود که قاعده تسلط انسان‌ها بر اموال خویش حجت است و مقتضای حجیتش آن است که کسی حق ندارد غیر از واجبات مالی که شارع تعیین نموده است، از انسان‌ها اموال دیگری بستاند و آنان را به پرداخت مالیات ملزم سازد؛ ولی پاسخش آن است که قاعده سلطنت، بیانگر حکم اولی است اما چنانچه بین تسلط مالک بر مال خود و در نظر گرفتن حق وی، با مصلحت اجتماعی تراحم شود و ملاحظه حق او، موجب گران شدن قیمت خانه‌ها و اجاره آن و اختلال به نظام معاش مسلمانان گردد، یقیناً لازم است که حق اجتماع را در نظر گرفت و حق

فردی مالک را نادیده گرفت؛ چنان‌که سید عبدالاعلی سبزواری رحمته الله علیه گفته است: «عموم سلطنت با عموم سلطنت غیر بر دفع از ورود ضرر بر مال خویش تعارض دارد» (سبزواری، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۴۴).

با وجود تزامم بین عموم سلطنت انسان بر مال خویش و سلطنت افراد دیگر بر دفع از ورود ضرر بر مالشان، لازم است در مواردی که سلطنت انسان بر مالش، با حق اجتماعی تزامم دارد و موجب ورود زیان به افراد دیگر است، عموم سلطنت انسان بر اموال خویش را به مواردی منحصر نماییم که موجب تضييع حق اجتماع نگردد که این امر از طریق ملزم نمودن افراد به پرداخت مالی نظیر مالیات بر عایدی سرمایه ممکن است تا موجب شود افراد با وجود سلطنت بر اموال خویش، اموال خود را در بخش مولد استفاده نمایند.

۲-۱-۳. دلیل سوم: روایات

از برخی از روایات استفاده می‌شود که گرفتن مالیات حرام است؛ چنان‌که در نهج البلاغه آمده است که حضرت علی رضی الله عنه به نوف بکالی فرمود: «يَا نَوْفُ! إِنَّ دَاوُدَ عليه السلام قَامَ فِي مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتُجِيبَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَشَارًا أَوْ عَرِيفًا أَوْ شَرْطِيًّا أَوْ صَاحِبَ عَرْطَبَةٍ وَهِيَ الطُّبُّورُ أَوْ صَاحِبَ كَوْبَةِ وَهِيَ الطُّبْلُ؛ ای نوف! همانا داود: در مثل این ساعت برخاست و فرمود: این ساعتی است که هیچ بنده‌ای در آن دعا نمی‌کند، جز آنکه دعایش مستجاب می‌شود؛ مگر آنکه عشار یا عریف یا پاسبان در حکومت ستمکار یا نوازنده تنبور یا نوازنده طبل باشد» (سید رضی، ۱۴۱۴، ص ۴۲۴).

از آنجایی که چنین روایتی در نهج البلاغه آمده است و دیدگاه درست، صحت روایات موجود در نهج البلاغه است، چنین روایتی به بررسی سندی نیازمند نیست و از نظر دلالت نیز چنین روایتی بیانگر آن است که گرفتن مالیات حرام است و به همین جهت دعای گیرنده مالیات به اجابت نمی‌رسد (مؤمن، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۴۶۰ - جمعی از مؤلفان، بی‌تا، ج ۴۵، ص ۱۳)؛ بنابراین چنین روایاتی بر حرمت گرفتن مالیات از مردم دلالت دارند.

پاسخ استدلال به روایات فوق، آن است که چنین روایاتی گرفتن مالیات را

توسط حاکمان جور و ستم حرام می‌دانند و بیانگر آن نیستند که گرفتن مالیات توسط حاکمان الهی و اسلامی حرام باشد؛ چنان‌که آیت‌الله منتظری رحمته الله علیه گفته است: «ظاهراً این‌گونه روایات در مورد مالیات‌چیان و گمرک‌چیان حکومت‌های جور و ستم بوده است که پرداخت مال به آنان، به گونه‌ای تقویت آنان محسوب می‌شده است که بهتر این بوده که به هر شکل ممکن، حتی زکات‌های واجب را از دسترس آنان دور نگه داشت» (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۶۳).

۲-۱-۴. دلیل چهارم: قاعده احترام مال مسلمان

یکی از قواعد فقهی، قاعده احترام مال مسلمان است و ادله فراوانی بر آن دلالت دارد که برخی از آن عبارتند از:

۱. روایات؛ چنانکه در روایتی آمده است: «سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فِسْقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ وَأَكْلُ مَالِهِ مَعْصِيَةٌ وَحُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ؛ دشنام به مؤمن، فسق و جنگ با او، کفر و خوردن مالش گناه و احترام مالش نظیر احترام خون اوست» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۶۰ - صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵۷۰).

سند روایت فوق صحیح است، زیرا روایت فوق از طرق متعددی برخوردار است و طریق‌های آن صحیح است و به همین جهت شیخ صدوق رحمته الله علیه در «من لایحضره الفقیه» آن را با «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» آورده که شهادتی است از سوی وی به صدور روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بر صدور روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گواهی می‌دهد؛ زیرا ارسال شیخ صدوق رحمته الله علیه بر دو قسم است:

۱. روایاتی که با قول «روی عن المعصوم» از آن تعبیر می‌نماید و بیانگر ضعف راوی است و قابل اعتماد نیست.

۲. روایاتی که با قول «قال المعصوم» از آن تعبیر می‌کند؛ نظیر روایت حاضر که بیانگر اعتماد شیخ صدوق رحمته الله علیه به آن است؛ زیرا ارسال روایت و اسناد آن به امام معصوم علیه السلام بدون وثاقت راوی و اعتماد به او، از کسی مانند شیخ صدوق رحمته الله علیه واقع نمی‌شود» (موسوی خمینی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۲۶۲ - همو، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۷۳).

۲. بنای عقلا؛ زیرا مفاد قاعده لزوم احترام اموال دیگران، از احکام امضایی اسلام است، نه تأسیسی؛ چرا که زندگی عقلا و خردمندان بر این امر بنا گردیده و برای

هیچ کس جای انکار نیست و به طور کلی، بنیان مالکیت بر این امر مبتنی است؛ بنابراین روایات و مستندات نیز مؤید همین بنای عقلایی اند» (محقق داماد، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۲۱۳).

۳. اجماع؛ زیرا اجماع فقها بر قاعده «احترام مال مسلمان» است و نسبت به آن، در بین فقها اختلافی نیست (مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۲۵)، بلکه مال غیر مسلمان نیز احترام دارد؛ چنانکه شهید اول علیه السلام گفته است: «در باره احترام مال کافر حربی که با امان دادن به او، وارد شهر اسلامی شده، اشکالی نیست هر چند پادشاه ستمکار به او امان داده باشد و مال کافر ذمی و هر کافری حرام است و کسی که آن را غصب نماید ضامن است» (شهید اول، بی تا، ص ۲۷۵).

شیخ جعفر کاشف الغطاء علیه السلام نیز گفته است: «اصل، احترام مال مسلمان و عصمت اوست؛ بلکه هر مال معصومی نظیر مال کافری که مهدور الدم نیست احترام دارد و هر کسی که مال دیگری در نزد او باشد ضامن است تا زمانی که یقین نماییم که از امانت‌هایی است که ضمان ندارد» (نجفی کاشف الغطاء، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۲۰۸).

۴. سیره متشرعه؛ زیرا سیره متشرعه بر احترام مال مسلمان و تصرف نکردن بدون اجازه مالک در آن مستقر شد و اگر کسی به مال مسلمانی تعدی نماید، در نزد متشرعه سرزنش می‌گردد (مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۲۵).

با توجه به ادله فوق، احترام مال مسلمان واجب است و لازمه احترام مال مسلمان نیز آن است که نمی‌توان بدون اجازه مالک در مال او تصرف نمود و غیر از واجبات مالی که دین اسلام در نظر گرفته، مال دیگری را از او گرفت.

پاسخ چنین استدلالی آن است که اولاً روایات فراوانی بر جواز اخذ مالیات دلالت دارد.

ثانیاً احترام مال مسلمان مشروط بر آن است که موجب ورود ضرر بر دیگران نگردد و گرنه اگر امر دائر باشد بین آنکه حتی یک نفر از جامعه ضرر ببیند یا آنکه ضرر به صاحب مالی وارد شود، لازم نیست که ضرر را تحمل نمود تا احترام مال دیگران را نگه‌داشت و نگذاشت که زیان بر مال او وارد گردد؛ همان‌طور که امام خمینی علیه السلام گفته است: «چنانچه ضرری به دیگری متوجه گردد، برطرف نمودن آن

واجب نیست و تحمل آن به خاطر واردنشدن ضرر به دیگری نیز واجب نیست؛ بنابراین چنانچه سیلی به خانه دیگری متوجه گردد، نه دفع آن بر انسان واجب است و نه بر انسان لازم است که آن را متوجه خود سازد تا دیگری زیان نبیند» (موسوی خمینی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۶۴).

باتوجه به مطالب فوق، دیدگاه اول که گرفتن مالیات را جایز نمی‌داند و به تبع آن، به ممنوعیت گرفتن مالیات از عوایدی سرمایه قائل می‌گردد، دیدگاه درستی نیست.

۲-۲. دیدگاه دوم: جواز اخذ مالیات از عوایدی سرمایه

دومین دیدگاهی که پیرامون اخذ مالیات از عوایدی سرمایه وجود دارد، جواز آن است و می‌توان برای آن چند فرض بیان کرد:

۲-۲-۱. در فرض سرمایه‌گذاری با مالی که زکات آن پرداخت نشده

یکی از راه‌هایی که می‌توان از طریق آن، جواز اخذ مالیات از عوایدی سرمایه و خانه‌های خالی را اثبات نمود، گرفتن زکات و مصرف آن در مصارف زکات است؛ به این بیان که در دین اسلام یکی از اقسام مالیات‌ها زکات است (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۶، ص ۷۳)؛ بنابراین حکومت اسلامی می‌تواند با عنوان مالیات، از افرادی که زکات مالشان را نپرداخته‌اند، زکات بستاند - در حقیقت زکات بستاند، ولی در ظاهر به آن عنوان مالیات دهد - که به دو شکل زیر تحقق پذیر است:

۲-۲-۱-۱. توسعه در دائره متعلقات زکات

به این بیان که متعلقات زکات را تابع نظر حاکم اسلامی دانسته و قائل به آن شویم که حاکم اسلامی با در نظر گرفتن نیازها و مصالح جامعه اسلامی، می‌تواند دائره متعلقات زکات را توسعه دهد و دلیل بر جواز چنین توسعه‌ای نیز یکی از دو امر زیر است:

(۱) در مورد متعلقات زکات چند دسته روایت داریم:

(۱-۱) روایاتی که نه چیز را متعلق زکات دانسته و بیان می‌دارد که پیامبر ﷺ زکات در غیر آن را عفو نمود؛ چنان‌که در روایتی آمده است: رسول خدا زکات را بر نه چیز قرار داد: گندم و جو و خرما و کشمش و طلا و نقره و گوسفند و گاو و شتر و از

غیر آن عفو نمود (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۵۱۰).

روایت فوق از طریق ثقة الاسلام کلینی، از محمد بن یحیی العطار القمی (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۳۵۳)، از احمد بن محمد بن عیسی (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۸۲ - طوسی، بی تا، ص ۲۵ - همو، ۱۴۲۷، ص ۳۵۱)، از عباس بن معروف (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۲۸۱ - طوسی، ۱۴۲۷، ص ۳۶۱)، از علی بن مهزیار (طوسی، ۱۴۲۷، صص ۳۶۰ و ۳۸۸ - همو، بی تا، ص ۸۸ - نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۲۵۲) نقل شده و رجال آن توثیق دارد و روایت موثقه است.

۱-۲) روایاتی که بیانگر آن است که هر چند پیامبر ﷺ در آغاز بعثت، زکات را در نه چیز واجب نمود ولی بعداً در دایره متعلقات زکات توسعه داد و آن را شامل غیر نه چیز نیز نمود؛ چنانکه در روایتی آمده است: «رسول خدا ﷺ زکات را بر نه چیز: گندم و جو و خرما و کشمش و طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند قرار داد و از غیر آن عفو نمود. یونس بن عبدالرحمن گفت: معنای آنکه زکات در نه چیز است و پیامبر ﷺ از غیر آن عفو نمود، آن است که نه چیز در آغاز نبوت متعلق زکات بود، همان گونه که نماز نیز دو رکعت بود و سپس پیامبر ﷺ هفت رکعت دیگر اضافه نمود. همچنین پیامبر ﷺ در آغاز نبوت، زکات را بر نه چیز قرار داد و سپس آن را بر تمام حبوبات قرار داد» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۵۰۹).

روایت فوق از طریق ثقة الاسلام کلینی، از علی بن ابراهیم (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۲۶۰)، از پدرش ابراهیم بن هاشم قمی - هر چند توثیق صریح ندارد، ولی از آنجایی که اولین کسی است که حدیث کوفیین را در قم نشر داده (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۱۷)، در حالی که رسم قمیین بر آن بود که نه تنها از راوی ضعیف روایت نمی کردند، بلکه او را از قم اخراج می نمودند (ابن غضائری، بی تا، ص ۳۹)، وثاقت وی به دست می آید - از اسماعیل بن مرار (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۴۴۶؛ طوسی، ۱۴۲۷، صص ۳۴۶ و ۳۶۸)، از عبدالله بن مسکان (طوسی، بی تا، ص ۱۰۲؛ نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۲۱۴)، از ابوبکر حضرمی (کشی، ۱۴۰۹، ص ۴۱۷) نقل شده و از آنجایی که حضرمی مدح شده و توثیق ندارد، روایت حسنه است.

۱-۳) روایاتی که بیانگر آن است که پیامبر ﷺ پرداخت زکات را در تمام رویدنی ها واجب دانست؛ چنانکه امام صادق علیه السلام فرمودند: رسول خدا ﷺ زکات را

در تمام رویدنی‌های زمین واجب دانست، مگر در سبزیجات و صیفی‌جات و آنچه ماندن به مدت یک روز، موجب فساد آن است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۵۱۰).
 روایت فوق را ثقة‌الاسلام کلینی با چند طریق ذکر کرده است. نظیر آنکه از محمد بن یحیی عطار قمی (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۳۵۳)، از احمد بن محمد بن عیسی (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۸۲؛ طوسی، بی‌تا، ص ۲۵؛ همو، ۱۴۲۷، ص ۳۵۱)، از حماد بن عیسی (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۱۴۲ - طوسی، ۱۴۲۷، ص ۳۳۴ - همو، بی‌تا، ص ۶۱)، از حریر بن عبدالله سجستانی (طوسی، بی‌تا، ص ۶۳)، از زراره (کشی، ۱۴۰۹، صص ۱۳۵ - ۱۳۳)، از امام صادق علیه السلام نقل نمود که تمام رجال آن ثقة هستند.

۱-۴) روایاتی که بیانگر وجود زکات در هر کالای مکیلی است؛ چنانکه علی بن مهزیار گوید: «در نامه عبدالله بن محمد به امام عسکری علیه السلام خواندم که نوشته بود: فدایت شوم، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زکات را در نه چیز: گندم و جو و خرما و کشمش و طلا و نقره و گوسفند و گاو و شتر قرار داد و از غیر آن عفو نمود. کسی به او عرض نمود: نزد ما اشیای فراوانی است که قیمتش چند برابر است؟ پرسید: چیست؟ گفت: برنج و ذرت. امام صادق علیه السلام فرمود: به تو می‌گویم که رسول خدا صلی الله علیه و آله زکات را بر نه چیز قرار داد و از غیر آن عفو نمود و تو می‌گویی در نزد ما برنج و ذرت است، در حالی که ذرت در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود. امام عسکری علیه السلام در پاسخ نوشت: حق این چنین است و زکات بر هر چیزی است که با صاع کیل شود» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۵۱۰؛ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۴).

روایت فوق از طریق ثقة‌الاسلام کلینی، از محمد بن یحیی عطار قمی (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۳۵۳)، از احمد بن محمد بن عیسی (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۸۲ - طوسی، بی‌تا، ص ۲۵ - همو، ۱۴۲۷، ص ۳۵۱)، از عباس بن معروف (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۲۸۱ - طوسی، ۱۴۲۷، ص ۳۶۱)، از علی بن مهزیار (طوسی، ۱۴۲۷، صص ۳۶۰ و ۳۸۸؛ طوسی، بی‌تا، ص ۸۸؛ نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۲۵۲) نقل شده و رجال آن ثقة هستند.

بین مفاد روایات فوق تعارض است و برای رفع تعارض، چند راه حل بیان شده است:

۱. تعلق زکات به نه چیز و عفو از زائد در ابتدای نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله بود که

حکومت اسلامی منحصر در مدینه بود و هزینه زیادی نداشت، اما پس از آن ۴۱

پیامبر ﷺ در دائره متعلقات زکات توسعه داد (منتظری، ۱۴۱۷، ص ۴۴۸). ۲. حمل روایات وجوب زکات در غیر نه چیز بر تقیه (موسوی علم الهدی، ۱۴۱۵، ص ۲۱۰ - آل عصفور بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱۲، ص ۱۰۸). ۳. وجوب زکات در نه چیز و استحباب در بقیه اشیا. ۴. ترجیح روایاتی که ظاهر آنها بر وجوب زکات در بیش از نه چیز دلالت دارد، بر روایات معارض؛ ولی دیدگاه صحیح تر آن است که چنین روایاتی را به معنای اختیار حاکم اسلامی در مورد توسعه در دائره زکات بدانیم. چنانکه در روایتی آمده است: امیر مؤمنان علیه السلام در هر سال بر هر اسب‌های نجیب علف چر، دو دینار و بر اسب‌های باربر یک دینار قرار داد (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۵۳۰).

روایت فوق از طریق ثقة الاسلام کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم قمی، از حماد بن عیسی، از حریر بن عبدالله سجستانی، از محمد بن مسلم (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۳۲۳ - کشی، ۱۴۰۹، ص ۱۶۲ - ۱۶۱). و زراره نقل شده و همه راویان آن ثقة هستند.

مراد از چنین روایتی نیز وضع زکات است، نه مالیات؛ به همین جهت روایت زراره از امام صادق علیه السلام بیانگر وجوب زکات در مادیون است. چنانکه آمده است: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم که آیا در قاطر زکات است؟ فرمود: خیر. عرض کردم پس چگونه بر اسب زکات است و بر قاطر زکات نیست؟ فرمود: به این دلیل که قاطر تلقیح نمی‌شود، در حالی که مادیون می‌زاید و بر اسب زکات نیست. عرض کردم: در الاغ چطور؟ فرمود: چیزی نیست. پرسیدم: آیا بر اسب و شتری که برای سواری از آنها استفاده می‌شود، زکات است؟ فرمود: نه. بر حیواناتی که از علف آماده شده تغذیه می‌کنند، چیزی نیست. زکات تنها بر حیوانات بیابان چر واجب است» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۵۳۰؛ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۲۴).

روایت فوق از طریق ثقة الاسلام کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم قمی، از حماد بن عیسی، از حریر بن عبدالله سجستانی، از زراره، از امام صادق علیه السلام نقل شده و و رجال آن ثقة هستند و روایت موثقه است.

از چنین روایتی دو نکته فهمیده می‌شود:

۱. وضع زکات بر اسب توسط حضرت علی علیه السلام موجب آن شد که برخی گمان

کنند که قاطر و الاغ هم زکات دارد.

۲. در روایت، از لفظ «الصدقة» استفاده شده که بیانگر زکات است، نه مالیات.

مفاد وضع زکات بر اسب توسط حضرت علی علیه السلام در زمان حکومت، آن است که تعیین متعلقات زکات، تابع نظر حاکم است؛ به همین جهت با آنکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله متعلقات زکات را نه چیز دانست، ولی حضرت علی علیه السلام با توجه به توسعه دایره حکومت اسلامی و نیازمندی به درآمدهای بیشتر، زکات در اسب را واجب دانست؛ چنان که شهید صدر (صدر، بی تا، ج ۱، صص ۳۶ - ۳۴) و آیت الله منتظری (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۴، صص ۲۸۸ - ۲۸۷ - همو، ۱۴۱۷، ص ۴۵۰) قائل به آن شده‌اند.

با توجه به مطالب فوق، می‌توان قائل به آن شد که متعلقات زکات، تابع نظر حاکم است و حاکم اسلامی می‌تواند با توسعه در دایره متعلقات زکات، از عوائدی بر سرمایه زکات بستاند و آن را در مصارف زکات صرف نماید.

۲. تعلیل در روایات زکات، بیانگر جواز توسعه آن است؛ زیرا در روایاتی آمده

است:

۱-۲. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ لِلْفُقَرَاءِ فِي مَالِ الْأَغْنِيَاءِ مَا يَسْعُهُمْ وَلَوْ عَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ لَا يَسْعُهُمْ لَزَادَهُمْ؛ همانا خدا برای نیازمندان در اموال اغنیا مقداری واجب نمود که آنان را کفایت می‌کند و اگر می‌دانست که این مقدار برایشان کافی نیست، بر آن می‌افزود» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۴۹۶ - صدوق، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۶ - طوسی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۴۹).

روایت فوق چند طریق دارد. نظیر آنکه از طریق ثقة الاسلام کلینی، از علی بن ابراهیم (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۲۶۰)، از پدرش ابراهیم بن هاشم قمی، از حماد بن عیسی، از حریز بن عبدالله سجستانی، از محمد بن مسلم و زراره، از امام صادق علیه السلام نقل شده و سند آن صحیح است.

۲-۲. در روایت دیگری آمده است: «إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ لِلْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ مَا يَكْتَفُونَ بِهِ فَلَوْ عَلِمَ أَنَّ الَّذِي فَرَضَ لَهُمْ لَا يَكْفِيهِمْ لَزَادَهُمْ؛ همانا خدا برای فقرا در اموال سرمایه‌داران مقداری واجب نمود که آنان را کفایت کند، پس اگر می‌دانست که آن مقدار برایشان کافی نیست، بر آنان می‌افزود» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۴۹۸ - ۴۳

صدوق، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۳) نیز آمده است.

روایت فوق از طریق ثقة الاسلام کلینی، از ابوجعفر محمد بن یحیی عطار قمی و احمد بن ادریس اشعری قمی (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۹۲ - طوسی، ۱۴۲۷، ص ۴۱۱ - همو، بی تا، ص ۲۶) و علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید کوفی اهوازی (طوسی، ۱۴۲۷، ص ۳۵۵ - همو، بی تا، ص ۵۸)، از نصر بن سوید (طوسی، ۱۴۲۷، ص ۳۴۵)، از عبدالله بن سنان (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۲۱۴ - طوسی، بی تا، ص ۱۰۱)، از امام صادق علیه السلام نقل شده و رجال آن ثقة هستند.

روایات فوق بیانگر آن است که حکمت تشریح زکات، رفع فقر از جامعه است (حسینی میلانی، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۱۹۳)؛ بنابراین با توجه به آنکه اکثر مصادیق نه گانه زکات یا اصلاً وجود ندارد و یا بسیار کم هستند و رفع فقری که حکمت وضع زکات است را انجام نمی دهد، برای رفع فقر از جامعه باید قائل به توسعه در دائره زکات شد و چنانچه اداره مخارج اقتصادی فقراء جامعه، بر اخذ زکات از عوایدی بر سرمایه متوقف باشد، گرفتن چنین زکاتی جایز است.

۲-۱-۲. جواز اخذ زکات از پول رایج

به این بیان که یکی از متعلقات زکات در روایات، طلا و نقره است و ملاک در تعلق زکات به طلا و نقره نیز ماده آن نبوده، بلکه ارزش ریالی آن است، به همین جهت در مورد نصاب نقره، ارزش ریالی آن ملاک دانسته شد، نه وزن و مقدار نقره؛ چنانکه حسین بن بشار از امام کاظم علیه السلام پیرامون مقدار نقره ای که زکات آن واجب است، پرسید و آن حضرت در پاسخ فرمود: «فِي كُلِّ مَائَتِي دِرْهَمٍ خَمْسَةَ دَرَاهِمٍ فَإِنْ نَقَصَتْ فَلَا زَكَاةَ فِيهَا؛ در هر دویست درهم، پنج درهم زکات است و اگر کمتر از آن باشد، زکات ندارد» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۵۱۶).

چنین روایتی از طریق ثقة الاسلام کلینی، از محمد بن یحیی عطار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید کوفی اهوازی، از حسین بن بشار (طوسی، ۱۴۲۷، ص ۳۵۵)، از امام کاظم علیه السلام نقل شده و رجال آن ثقة هستند.

در مورد طلا نیز تنها طلایی که به شکل پول رایج درآمده باشد، زکات دارد، نه طلاهای دیگر؛ چنانکه علی بن یقطين از امام کاظم علیه السلام پرسید: نزد من اشیایی

گران قیمت جمع می‌شود و نزدیک به یک سال می‌ماند، آیا لازم است که زکات آن را بپردازم؟ آن حضرت فرمود: «نه. هر چیزی که سال بر آن نگذرد زکات ندارد و هر چیزی که رکاز نباشد، زکات ندارد. علی بن یقطین پرسید: رکاز چیست؟ فرمود: «صامت نقش‌دار» و سپس فرمود: هرگاه خواستی زکات نپردازی، آن را ذوب کن. زیرا به درستی در ذوب شده طلا و سوراخ شده نقره زکات نیست» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۵۱۸ - طوسی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۶؛ همو، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۸).

چنین روایتی از طریق ثقة‌الاسلام کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از حماد بن عیس، از حریر بن عبدالله سجستانی، از علی بن یقطین (طوسی، بی‌تا، ص ۹۱ - ۹۰)، از امام کاظم علیه السلام نقل شده و رجال آن ثقة هستند.

مراد از «صامت منقوش» در چنین روایتی منقوش به سکه معامله و پول رایج است (آملی، ۱۳۸۰، ج ۹، ص ۴۶۸ - حسینی روحانی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۲۱)، بنابراین مفاد چنین روایتی آن است که تنها طلائی زکات دارد که پول رایج باشد؛ همان‌گونه که در روایت دیگری آمده است: «لَيْسَ عَلَى التَّبْرِ زَكَاةٌ إِنَّمَا هِيَ عَلَى الدَّنَائِرِ وَالِدَّرَاهِمِ؛ بر طلای ریخته نشده و سکه نخورده زکات نیست، به درستی زکات تنها بر دینارها و درهم‌هاست» (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۷ - همو، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۷).

از چنین روایاتی استفاده می‌شود که موضوع زکات در طلا و نقره، پول نقد بودن است و از آن جهت زکات بر طلا و نقره واجب بود که پول رایج در زمان امامان معصوم علیهم السلام را تشکیل می‌داد (جمعی از مؤلفان، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۲۰).

با توجه به مطالب فوق، یکی از راهکارهایی که برای جواز اخذ مالیات از عوایدی بر سرمایه و خانه‌های خالی بیان می‌شود، آن است که حاکم اسلامی در دایره متعلقات زکات توسعه ایجاد نماید و یا از پول زکات بستاند و رصد کند و از افرادی که زکات مالشان را نپرداختند و با آن در بازار غیرمولد سرمایه‌گذاری نمودند، از آنان به عنوان مالیات، زکات بستاند و آن را در مصارف آن هزینه کند.

۲-۲-۲. در فرض اختلال نظام

چنانچه سرمایه‌گذاری در بازار غیرمولد، موجب اختلال به نظام معاش مسلمانان گردد و گرانی قیمت املاک و مستغلات و... را رقم زند، به‌گونه‌ای که بسیاری از

افراد جامعه، قدرت خرید مسکن و یا اجاره آن را از دست دهند، برای کنترل قیمت‌ها و اجاره‌ها می‌توان از عوایدی بر سرمایه مالیات گرفت؛ زیرا حفظ نظام معاش واجب و اختلال به آن حرام است و ادله فراوانی بر آن دلالت دارد:

۱- قرآن کریم؛ بسیاری از آیات قرآن بر وجوب حفظ نظام معاش و حرمت اختلال به آن دلالت دارد؛ نظیر آیه شریفه ﴿فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا﴾؛ «حق پیمانانه و ترازو را کامل ادا کنید و از اموال مردم چیزی نگاهید و پس از اصلاح زمین در آن فساد نکنید» (اعراف / ۸۵). ﴿وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعَثُوا فِي الْأَرْضِ مُمْسِدِينَ﴾؛ «ای قوم من! حق پیمانانه و ترازو را عادلانه ادا کنید و از اموال مردم چیزی نگاهید و روی زمین مفسدانه عمل نکنید» (عنکبوت / ۳۶).

نهی از افساد در زمین، از باب نهی از مسبب و اراده سبب است (ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۱۰۷) و همچنین نهی از ایقاع فساد در زمین و ادخال ماهیت آن در هستی است و شامل تمام انواع آن - افساد جان‌ها و اسباب و مال‌ها و عقل‌ها و دین‌ها - می‌گردد (ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۷۰)؛ بنابراین آیه شریفه ایجاد سبب افساد را به گونه مطلق و در تمام افراد و موارد آن نهی نمود که یکی از موارد آن، ایجاد اختلال در نظام معاش انسان‌ها از راه سرمایه‌گذاری در بخش غیرمولد است؛ زیرا به این واسطه قیمت و اجاره املاک و مستغلات افزایش می‌یابد و خیلی از افراد جامعه، قدرت خرید و اجاره املاک و مستغلات را از دست می‌دهند و در نظام معاش آنان اختلال ایجاد می‌شود و با حقوق ماهیانه‌ای که دارند، نمی‌توانند زندگی خود را اداره کنند، نظیر کارگر که یقیناً با حقوق کارگری خویش و تورمی که ایجاد شده، از اداره معاش خویش ناتوان می‌ماند و لازم است به گونه‌ای برخورد شود که زندگی آنان مختل نگردد؛ به همین جهت حضرت علی علیه السلام در بازار کوفه، در هنگام نصیحت به تاجران نسبت به رعایت آداب اسلامی در خرید و فروش، چنین آیه‌ای را تلاوت می‌فرمود و به بازاریان گوش‌زد می‌نمود که با اختلال در نظام معاش مسلمانان، افساد در زمین نکنند (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۱۵۱).

با توجه به مطالب فوق، حفظ نظام اقتصادی مسلمانان واجب است و ایجاد هر

امری که موجب اختلال به نظام اقتصادی گردد، حرام است و به همین جهت در روایات فوق با آن مبارزه شده است.

۲- عقل؛ زیرا وجود نظم و منع از هرج و مرج و ممانعت از اختلال نظام آبروها و مالها و جانها به صراحت عقل مطلوب است و هر کسی که از عقل سالم و فهم درست برخوردار باشد، آن را درک می‌کند؛ به همین دلیل تمام حکومت‌ها در هر زمان و مکانی متولی امور نظم و امنیت هستند و از هرج و مرج جلوگیری می‌کنند.

۳- بنای عقلا؛ زیرا بنای تمامی عقلا از هر مذهب و عقیده‌ای بر آن است که از نظم اجتماعی معاش محافظت کنند و با اقدامات اخلاص‌گرانه در آن مبارزه نمایند و از آن جلوگیری کنند.

با توجه به ادله فوق، حفظ نظام معاش انسانها واجب است و اختلال در آن حرام است و لازم است با هر چیزی که موجب اختلال در نظام معاش می‌گردد، مقابله نمود؛ بنابراین چنانچه سرمایه‌گذاری در بازار غیرمولد، موجب بالا رفتن بیش از حد قیمت املاک و مستغلات و... گردد و قدرت خرید و اجاره را از افراد جامعه سلب نماید، لازم است با اقدامات پیشگیرانه با آن مقابله نمود که یکی از آن می‌تواند وضع قانون اخذ مالیات از عوایدی بر سرمایه باشد؛ زیرا در چنین مواردی تزامم احکام در مقام امتثال لازم می‌آید و بین لزوم رعایت حق صاحب‌خانه با حق افراد جامعه تزامم می‌شود و در مورد تزامم احکام در مقام امتثال، در نظر گرفتن اهم و مهم و اخذ به اهم لازم است (موسوی خویی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۵۴ - حسینی روحانی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۳۷۶) و دلیل لزوم تقدیم اهم بر مهم نیز حکم عقل است (موسوی خویی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۰۹).

با توجه به لزوم تقدیم اهم بر مهم در تزامم مصالح، چنانچه بین حق سرمایه‌گذار و حق اجتماع تزامم ایجاد شود و محافظت از حق سرمایه‌گذار، مستلزم فشار بر افراد جامعه و از بین رفتن حق آنان باشد و رفع فشار از جامعه نیز بر نادیده گرفتن حق سرمایه‌گذار متوقف باشد، ملاحظه حق و مصلحت اجتماع بر ملاحظه حق سرمایه‌گذار تقدم دارد و مهم‌تر از آن است و به لزوم مراعات حق جامعه حکم می‌شود و می‌توان برای احقاق حق افراد جامعه، از افرادی که در بازار غیرمولد

سرمایه‌گذاری می‌کنند و موجب ایجاد تورم در قیمت املاک و مستغلات می‌گردند، مالیات ستاند.

۲-۲-۳. در فرض حکم حاکم

اخذ مالیات توسط حاکم عادل از منظر دین اسلام جایز است و به همین جهت در مورد اخذ مالیات در زمان پیامبر ﷺ آمده است:

۱. حلبی از امام صادق ﷺ پیرامون مزارعه اهل خراج به ربع و ثلث و نصف پرسید و آن حضرت فرمود: «به تحقیق رسول خدا ﷺ سرزمین خیبر را که فتح شده بود، به یهودیان اهل خیبر به خَبر مالیات بست و خَبر به معنای نصف است» (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۲۵۰).

چنین روایتی موثقه است؛ زیرا آن را شیخ صدوق ﷺ از پدرش، از عبدالله بن جعفر حمیری (طوسی، ۱۴۲۷، ص ۴۰۰-همو، بی‌تا، ص ۱۰۲)، از محمد بن عیسی بن عبید (موسوی خویی، بی‌تا، ج ۱۸، ص ۱۲۲) و حسن بن ظریف (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۶۱) و علی بن اسماعیل بن عیسی (کشی، ۱۴۰۹، ص ۵۹۸)، از حماد بن عیسی، از حلبی (برقی، ۱۳۸۳، ص ۲۳) از امام صادق ﷺ روایت نمود و رجال واقع در سند روایت توثیق شده‌اند.

۲. در نامه حضرت علی ﷺ به مالک اشتر آمده است: «و باید چشم‌انداز تو در آبادانی سرزمین فراتر باشد از دیدگاه تو در گردآوری مالیات؛ زیرا مالیات جز با آبادانی سرزمین به دست نمی‌آید و کسی که بدون آبادانی سرزمین به مالیات چشم دوخته باشد، شهرها را خراب و شهروندان را به تباهی کشانده است... و نباید آن تخفیفی که برای آنان قائل شده‌ای بر تو سنگین آید؛ زیرا آن ذخیره‌ای است برای تو که با آبادانی شهرها و زینت بخشیدن به حکومت تو آن را به تو بازمی‌گردانند. علاوه بر اینکه با این کار دروذهای نیک آنان را برای خویش خریده‌ای و با گسترش داد در میان آنان، خود نیز خرسند گشته‌ای» (موسوی علم الهدی، ۱۴۱۴، ص ۴۳۶).

از روایات فوق استفاده می‌شود که برای حاکم اسلامی جایز است که در موارد لازم، از افراد جامعه مالیات بستاند و از آنجایی که در اسلام، مقدار و جنس و موارد مالیات معین نشده و اصل وضع مالیات و مقدار آن و موارد آن تماماً به دولت

واگذار شده تا بر حسب نیاز، در هر زمان و مکان و شرائط موجود، مالیات وضع کند (جمعی از مؤلفان، بی تا، ج ۱۰، ص ۲۴) و پرداخت چنین مالیات‌هایی بر افراد واجب است (حسینی خامنه‌ای، ۱۴۲۴، ص ۲۲۲؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۵۰۹)، می‌توان نتیجه گرفت که حاکم اسلامی بر اساس صلاح‌دید، می‌تواند از عوایدی بر سرمایه مالیات بستاند. بر همین اساس شیخ جعفر کاشف‌الغطاء در زمان جنگ ایران با روس، به فتحعلی شاه قاجار اجازه دریافت مالیات داد و نوشت: «اجازه می‌دهم که آنچه برای هزینه جنگ و سرکوبی کافران و طاغیان نیاز دارد، از خراج و درآمد اراضی مفتوحه عنوه و از زکات طلا و نقره و جو و گندم و خرما و کشمش و شتر و گاو و گوسفند بگیرد و اگر اینها خرج جنگ را تأمین نکرد و راه دیگری برای تأمین هزینه جنگ و دفع شر این دشمنان نبود، مجاز است از اموال مردم سرحدات و مرز نشینان بگیرد تا از جان و ناموس آنان دفاع کند و اگر باز هم خرج جنگ تأمین نشد، از اموال مردم دیگر که از مرز دور هستند، به اندازه هزینه جنگ بگیرد» (صالحی نجف آبادی، ۱۳۸۰، ص ۲۹۶).

هرچند کاشف‌الغطاء^{۱۱} چنین حکمی را در هنگام جنگ صادر نمود ولی بیانگر اختصاص آن به زمان جنگ نیست و در زمان صلح نیز دولت برای برطرف نمودن نیازهای خود، بر اساس قانون می‌تواند مالیات وضع نماید و پرداخت آن واجب است و فرار از آن حرام می‌باشد (حسینی خامنه‌ای، ۱۴۲۴، ص ۲۲۲؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۵۰۹) و از آنجایی که مقدار و موارد مالیات به میزان نیاز دولت بستگی دارد (جمعی از مؤلفان، بی تا، ج ۱۰، ص ۲۴)، یکی از موارد آن می‌تواند گرفتن مالیات از عوایدی سرمایه و خانه‌های خالی باشد.

نتیجه‌گیری

پیرامون حکم اخذ مالیات از عوایدی بر سرمایه و خانه‌های خالی دو دیدگاه است و گروهی از فقها اخذ مالیات از عوایدی بر سرمایه را جایز نمی‌شمارند و به ادله‌ای نظیر انحصار واجبات مالی در امور معین و نبود مالیات در بین آن، قاعده تسلط انسان‌ها بر اموال خود و حرمت ستاندن بدون رضایت مال از مالک آن، قاعده احترام مال مسلمان و روایاتی که بر منع اخذ مالیات توسط حکومت دلالت دارد، استدلال نموده‌اند.

دیدگاه درست، جواز اخذ مالیات از عوایدی بر سرمایه است و می‌توان برای آن چند فرض بیان نمود:

۱. در فرض سرمایه‌گذاری در بخش غیرمولد با اموالی که زکات آن پرداخت نشده؛ در چنین فرضی می‌توان از آنان زکات ستاند و آن را در مصارف زکات هزینه کرد، زیرا بنا بر روایات حاکم اسلامی می‌تواند در دائره متعلقات زکات توسعه ایجاد کند و آن را شامل عوایدی بر سرمایه بگرداند، همان‌گونه که زکات به پول رایج تعلق می‌گیرد و حاکم اسلامی می‌تواند افراد را شناسایی کند و از افرادی که بدون پرداخت زکات، به سرمایه‌گذاری در بازار غیرمولد اقدام می‌ورزند، زکات بستاند.

۲. در فرض اختلال نظام؛ در مواردی که نگرفتن زکات از سرمایه‌گذاران در بازار غیرمولد، موجب اختلال نظام گردد، حاکم اسلامی می‌تواند برای کنترل بازار از چنین سرمایه‌گذارانی مالیات بستاند؛ زیرا در چنین مواردی بین حق سرمایه‌گذار و حق اجتماع تراحم می‌شود و در فرض تراحم، اخذ به اهم و ترک مهم لازم است که به معنای لزوم رعایت حق اجتماع و نادیده گرفتن حق فردی سرمایه‌گذار است و می‌توان برای رعایت حق اجتماع، قوانینی نظیر مالیات را وضع نمود تا مانع تجاوز افراد به آن شد.

۳. در فرض حکم حاکم؛ گرفتن مالیات جایز است، زیرا روایات فراوانی بیانگر جواز اخذ مالیات توسط حکومت اسلامی است و به همین جهت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از اهل خیبر مالیات ستانده است.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
۱. آل عصفور بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم (۱۴۰۵ق). الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۲. آملی، میرزا محمدتقی (۱۳۸۰ق). مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی. تهران: مؤلف.
 ۳. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی (۱۳۶۹ق). متشابه القرآن و مختلفه. قم: دار بیدار للنشر.
 ۴. ابو حیان اندلسی، محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق). البحر المحیط فی التفسیر. بیروت: دار الفکر.
 ۵. احسانی، ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین (۱۴۰۵ق). عوالی اللثالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة. قم: دار سیدالشهداء للنشر.
 ۶. اشعری قمی، احمد بن محمد بن عیسی (۱۴۰۸ق). النوادر. قم: مدرسه امام مهدی علیه السلام.
 ۷. جمعی از پژوهشگران (۱۴۲۶ق). فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
 ۸. جمعی از مؤلفان (بی تا). مجله فقه اهل بیت علیهم السلام. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
 ۹. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
 ۱۰. حسینی روحانی، سید محمد (۱۴۱۳ق). منتقى الاصول. قم: دفتر آیت الله حسینی روحانی.
 ۱۱. _____ (۱۴۱۸ق). المرتقى إلى الفقه الأرقی. تهران: مؤسسة الجلیل للتحقیقات الثقافية.
 ۱۲. راوندی، قطب الدین، سعید بن عبدالله (۱۴۰۵ق). فقه القرآن. قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
 ۱۳. سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳ق). مهذب الأحكام. قم: مؤسسه المنار.
 ۱۴. _____ (بی تا). تهذیب الاصول. قم: مؤسسه المنار.
 ۱۵. صالحی نجف آبادی، نعمت الله (۱۳۸۰ش). ولایت فقیه، حکومت صالحان. تهران: امید فردا.
 ۱۶. صدر، سید محمدباقر (بی تا). مجموعه آثار شهید صدر. تهران: روزبه.
 ۱۷. صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳ق). من لا یحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۱۸. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۹۰ق). الاستبصار فیما اختلف من الأخبار. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
 ۱۹. _____ (۱۴۰۷ق). تهذیب الأحكام. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
 ۲۰. _____ (بی تا). الفهرست. نجف: المکتبه الرضویة.
 ۲۱. _____ (ق ۱۴۲۷). رجال الشیخ الطوسی. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۲۲. کشی، محمد بن عمر بن عبدالعزیز (۱۴۰۹ق). رجال الکشی. مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.
 ۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
 ۲۴. کاشف الغطاء نجفی، حسن بن جعفر بن خضر (۱۴۲۲ق). أنوار الفقاهة - کتاب الزکاة. نجف: مؤسسه کاشف الغطاء.
 ۲۵. محقق داماد یزدی، سید مصطفی (۱۴۰۶ق). قواعد فقه. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
 ۲۶. مصطفوی، سید محمد کاظم (۱۴۲۱ق). مائة قاعدة فقهية. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۲۷. مكارم شيرازى، ناصر (۱۴۱۱ق). القواعد الفقهيّة، قم: مدرسه امام امير المؤمنين عليه السلام.
۲۸. _____ (۱۴۲۸ق). انوار الاصول. قم: مدرسه الامام امير المؤمنين عليه السلام.
۲۹. منتظرى نجف آبادى، حسينعلى (۱۴۰۹ق). دراسات فى ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية. قم: نشر تفكر.
۳۰. _____ (۱۴۱۷ق). نظام الحكم فى الإسلام. قم: نشر سرايى.
۳۱. موسوى خمينى، سيد روح الله (۱۴۱۰ق). الرسائل. قم: اسماعيليان.
۳۲. _____ (۱۴۱۸ق). تنقيح الاصول. تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى عليه السلام.
۳۳. _____ (۱۴۲۳ق). تهذيب الاصول. تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى عليه السلام.
۳۴. _____ (بى تا). القواعد الفقهيّة والاجتهاد والتقليد. قم: مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان.
۳۵. موسوى خويى، سيد ابوالقاسم (۱۴۱۷ق). الهداية فى الاصول. قم: مؤسسه صاحب الامر عليه السلام.
۳۶. _____ (بى تا). معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرجال. بى جا.
۳۷. موسوى علم الهدى، سيد رضى (۱۴۱۴ق). نهج البلاغه. قم: مؤسسه نهج البلاغه.
۳۸. موسوى علم الهدى، شريف مرتضى، على بن حسين (۱۴۱۵ق). الانتصار فى انفرادات الإمامية. قم: دفتر انتشارات اسلامى.
۳۹. مؤمن، محمد (۱۴۲۵ق). الولاية الإلهية الإسلامية أو الحكومة الإسلامية. قم: دفتر انتشارات اسلامى.
۴۰. نجاشى، ابوالحسن احمد بن على (۱۴۰۷ق). رجال النجاشى. قم: دفتر انتشارات اسلامى.
۴۱. نجفى، محمدحسن (۱۴۰۴ق). جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام. بيروت: دار إحياء التراث العربى.